

بازاندیشی سنت غربی: معرفت‌شناسی فمینیستی^۱

مکا گراو هیل

ترجمه: محمد رهیاب

پرسش‌های رهنمودکننده: معرفت‌شناسی فمینیستی.

۱. مردی در یک شفاخانه بزرگ قدم می‌زند و ناگهان طیبی را در لباس طبی سفید می‌بیند که به همراه دخترکی خردسال به سوی او می‌آیند. همان‌طور که آنان نزدیک‌تر می‌آیند، مرد درمی‌یابد که پزشک از دوستان قدیمی اوست که از روزگار دانشجویی او را ندیده است. آنان به گرمی با یکدیگر احوال‌پرسی می‌کنند و دوست قدیمی می‌گوید: «پس از آخرین باری که همدیگر را در دانشگاه دیدیم، من تغییر رشته دادم و به دانشکده پزشکی رفتم. اکنون، من یک جراحم و در این شفاخانه کار می‌کنم. هم‌چنین، با کسی ازدواج کردم که او را نمی‌شناسی و هیچ‌گاه ندیده‌ای. این هم دخترمان است؛ نانسی». مرد به دختر خردسال می‌گوید: «نانسی، تو نه تنها هم‌نام مادرت هستی؛ بلکه چشمان قهوه‌ای او را داری». مرد (این چیزها را) از کجا می‌دانست؟ (مور و پارکر، ۱۹۹۵: ۵۹).

۲. اگر شما (خواننده) زن هستید، گمان می‌کنید مردان چه چیزهایی را نمی‌فهمند؟ چرا این‌گونه می‌اندیشید؟ اگر مرد هستید، گمان می‌کنید زنان چه چیزهایی را نمی‌فهمند؟ چرا

1. Lawhead, William, F., The philosophical Journey, An Interactive Approach 5th edition, New York, The McGraw-Hill Companies, 2011.

این گونه می‌اندیشید؟ آیا موقعیت‌هایی وجود دارد که در آن نگاه یا احساس زنان و مردان آشکارا متفاوت باشد؟ اگر چنین است، چگونه باید این واقعیت را برای طراحی و پردازش یک دیدگاه شناختی در نظر گرفت؟

بررسی ادعای معرفت‌شناسی فمینیستی

پیشینه دیدگاه فمینیستی

فمینیسم از جنبش‌های معاصر بوده که شماری از پنداشت‌های اساسی سنت فلسفی غرب را به پرسش می‌کشد و می‌کوشد تا طرح و الگوی نوینی از فلسفه را پیش‌کش کند. مانند هر جنبش پویای دیگری که سپهر جدیدی را می‌گشاید، فمینیست‌ها چشم‌اندازهای بسیار گوناگون و ناسازگاری در بارهٔ چیستی، ویژگی‌ها و دستور کار جنبش خود دارند. هرچند یک باورداشت رسمی یا مجموعه‌ای از آموزه‌ها که تمام فمینیست‌ها آن را پذیرفته باشند، وجود ندارد؛ با این حال، اندیشهٔ آنان گرداگرد چندین بن‌مایهٔ مشترک می‌چرخد. فمینیسم جنبشی در فلسفه و دیگر رشته‌ها است که:

- بر نقش جنسیت در شکل‌دهی طرز اندیشیدن و چگونگی ساختاربندی جامعه تأکید دارد؛
- تمرکز می‌کند بر نیروهای تاریخی و اجتماعی که زنان را از مشارکت کامل در قلمروهای سیاسی و عقلانی باز می‌دارد؛
- تلاش دارد برای ساختن جامعه‌ای که زنان و مردان را برابر و متفاوت از یکدیگر باز می‌شناسد.

این سه بن‌مایه که فمینیسم را به تصویر می‌کشند، هم شامل فهم نظری از چیستی اشیاء بوده و هم تلاشی برای به‌کار بستن این دانش برای دگرگونی وضع موجود است.

نگاهی گذرا به آثار نفیس تاریخ فلسفه، نبود چشم‌گیر زنان در پیش از قرن بیستم را نشان می‌دهد؛ این نکته آشکارا نشانگر این است که صدای آنان از سنت‌های فکری ما بیرون

مانده است. در واقع، شماری از زنان فیلسوف در هر دوره تاریخی از همان یونان باستان بوده‌اند (وایت، ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۴). دلیل این که زنان اندیشمند روزگار سختی برای شنواندن صدای خود داشتند، بودن دیدگاه‌هایی است که شماری از فیلسوفان زبانزد در باره بانوان داشته‌اند. در حالی که تاریخ گفته‌های ناچیزانگار مردان فیلسوف در باره زنان بس بلند است، با آن‌هم، یکی از کهن‌ترین و تأثیرگذارترین برداشت‌ها را ارسطو، فیلسوف یونانی، بر جای گذاشته است. او بر این باور بود که جنین پسر برآیند طبیعی آمیزش جنسی است؛ مگر هرگونه کاستی در این جریان، سبب شکل‌گیری جنین دختر می‌گردد. از آن روی، او زنان را «مردان ناقص یا مثله»^۱ می‌نامید و می‌گفت شخصیت زن، «نوعی کم‌بود طبیعی»^۲ است. هم‌چنین، او بر این بود که زنان بر بخش مادی جنین تأثیر گذاشته و مردان بر «بخش روحانی» یا توانایی خردورزی و استدلال (ارسطو، بی‌تا: صفحات گوناگون) این زیست‌شناسی ارسطو از دو جنس در قرون وسطی و پس از آن نیز بازگویی شد.

در این میان، چندین استثنا در این ناچیزانگاری و کنارگذاشتن زنان نیز دیده می‌شود؛ از جمله، افلاطون در جمهوری خود استدلال می‌کند که هر جامعه‌ای ناگزیر بانوانی می‌آفریند که خرد و توانایی آنان بیش‌تر از انسان‌های عادی است. در جامعه آرمانی افلاطون، این بانوان با استعداد جایگاه خویش را در کنار مردان هم‌تراز بازمی‌یابند. آنان آموزش‌های ویژه می‌بینند، تا خود را رهبران سیاسی و فکری مردم سازند. به‌طور مشابه، «جان استوارت میل»^۳، فیلسوف بریتانیایی قرن نوزدهم، انقیاد زنان^۴ را نگاشت و در آن استدلال کرد که جامعه‌اش خود را از مزایای خدمات و مشارکت بانوان خوش‌قریحه دور نگه می‌دارد. خود میل بانوی باهوشی به‌نام «هریت تیلور»^۵ را به زنی گرفت که در نگارش بیش‌تر نوشته‌های فلسفی او را یاری رساند. با آن‌هم، در بیش‌تر موارد نگرش ارسطو در سنت فلسفی چیره بود. ارسطو ادعا داشت که تنها مرد آزاد بزرگ‌سال شایسته فرمان‌روایی بر جامعه است؛ چرا که از نگاه توانایی

1. Mutilated males.
2. A sort of natural deficiency.
3. John Stuart Mill.
4. Subjection of Women.
5. Harriet Taylor.

خردورزی، طبیعت تنها بر روی او سرمایه‌گذاری کرده است؛ بنابراین، ارسطو می‌گوید: «دلآوری مرد در فرمان‌دهی او و از زن در فرمان‌بری اوست» و «خاموشی سرافرازی زن است» (ارسطو، بی‌تا، ۲۳ تا ۳۰).

پرسش‌های رهنمودکننده در آغاز این نوشتار نشان می‌دهند که چگونه نگرش جنسیتی در اندیشه ما ریشه دوانیده است. آیا توانستید پاسخ نخستین پرسش را بیابید؟ در واکنش به آن ماجرا، بسیاری (چه مرد، چه زن) شگفت‌زده بودند که آن مرد چگونه نام و نشان مادر دختر را می‌دانت؛ در حالی که تا هنوز او را ندیده بود. شماری گمان می‌کنند که مرد مادر راستین دختر را می‌شناخت؛ اما نامادری او را (همسر کنونی جراح) را نمی‌شناخت. به مانند بسیاری دیگر از پرسش‌های فلسفی، راه‌حل با به پرسش‌کشیدن پنداشت‌های اساسی یافت می‌شود. هیچ‌چیزی در داستان نشانگر این نیست که طیب یک مرد است. با این همه، هنگامی که مردم به یک جراح می‌اندیشند، خوش دارند یک مرد را به تصویر کشند. آشکارا، آسان‌ترین راه برای فهم و درک داستان این است که چنین پنداشته شود که هم‌صنفی و جراحِ مادرِ نانسی است.

گونه‌های فمینیسم

از نگاه تاریخی، جنبش فمینیستی را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد. دوره پیش از ۱۹۴۵، که گاهی به نام نخستین موج فمینیسم شناخته می‌شود. از خیزش دوباره جنبش در نیمه دوم قرن بیستم نیز بیش‌تر به نام موج دوم فمینیسم یاد می‌گردد. به هر ترتیب، جدا از این تقسیم‌بندی تاریخی، فمینیسم بر دو گونه است. نخستین گروه، متشکل از فمینیست‌های آزادی‌خواه یا یک‌سان‌نگر است. فمینیست‌های یک‌سان‌نگر بر این باورند که ساختارهای اجتماعی پایه و سنت‌های فکری فرهنگ غرب باید نگاه داشته شوند. آرمان آنان این است که به زنان مجالی داده شود تا در جامعه از نگاه سیاسی و فکری به‌خوبی مشارکت ورزند. واژه‌های آزادی و فرصت، کانون اندیشه آنان را نشان می‌دهد. دومین گروه، فمینیست‌های تندرو یا جنسیتی نامیده می‌شوند. خواست فمینیست‌های جنسیت تنها این نیست که زنان در وضعیت موجود

سهیم گردند؛ چرا که آنان خواهان دگرگونی در ساختارهای اساسی، پنداشت‌ها، روش‌ها و گفتمان جامعه بوده و آن‌ها را به پرسش کشیده و ادعا می‌کنند این بخش‌های جامعه بازتاب چیرگی مردانه است. به زبان راست و ساده، فمینیست‌های یک‌سان‌نگر، خواهان سهم خود از بازی بوده؛ در حالی که فمینیست‌های جنسیتی خود بازی را سنجش‌گرانه و به سختی نقد می‌کنند.

از آنجایی که انسان‌های فرهیخته، چه مرد و چه زن، از پی برابری کامل زنان در قلمرو سیاسی و عقلانی می‌باشند، دومین روایت (= فمینیسم جنسیتی) سبب پیدایش مناقشه در فلسفه^۱ می‌گردد؛ (چرا که نادرست است اگر چنین پنداشته شود که تمام فیلسوفان زن به معنای دوم فمینیست بوده و این که تمام فیلسوفان مرد غیرفمینیست می‌باشند) (جمعی از نویسندگان، ۱۹۹۴). بین واژگان جنس و جنسیت^۲ ناهمسانی وجود دارد. جنس یک دسته‌بندی زیست‌شناختی بوده که به تفاوت‌های جسمی آشکار زن و مرد اشاره دارد. این در حالی است که جنسیت مفهومی موشکافانه‌تر است که به دشواری می‌توان به آن روشنی انداخت؛ زیرا عوامل اجتماعی و روان‌شناختی را در برمی‌گیرد. جنسیت دربرگیرنده مفاهیم مردانه- زنانه^۳، نقش‌های اجتماعی، گرایش‌های جنسی و ناهمسانی‌های روان‌شناختی آشکار میان مردان و زنان است.

تأسیس ۱۳۹۴

از باورمندان فمینیسم جنسیت، شماری ذات‌گرا^۴ بوده، و ادعا دارند که سرشت زنانه ناهمسان و ذاتی وجود دارد. ذات‌گرایان بسته به این که این سرشت زنانه ذاتی برآیند ویژگی زیست‌شناختی زن بوده یا عوامل به نسبت پایدار فرهنگی این ویژگی مشترک و بی‌همتای تجربه زنانه را می‌آفریند، با یکدیگر تفاوت دارند. از سوی دیگر، فمینیست‌های غیرذات‌گرا یا نام‌انگار^۵ پایداری یا ثبات ویژگی‌های جنسیتی را نمی‌پذیرند. هم‌چنین، آنان گرایش دارند تا توصیف «سرشت زن» را به مثابه برساخت‌های اجتماعی ببینند که زنان را از دگرگونی و

1. A swirl of controversy in philosophy.
2. Sex and gender.
3. Masculine-feminine.
4. Essentialist.
5. Nonessentialists or nominalists.

بازتعریف خود باز می‌دارد. «سیمون دوبوار»^۱ از سرشناس‌ترین نویسندگان فرانسوی در قرن بیستم و از بانفوذترین سخنگویان جنبش فمینیسم بود. او دیدگاه نام‌نگاران را در گفته زباند خود چنین آورده است: «انسان زن به دنیا نمی‌آید؛ مگر زن می‌شود»^۲ (دوبوار، ۱۹۷۵: ۲۶۷). هدف او این بود که ویژگی‌های جنسیتی از نگاه بدنی معین نمی‌گردد؛ بلکه می‌توانند از نگاه اجتماعی تحمیل شده یا به‌طور ذهنی برگزیده شوند.

در بند پیش روی، «آن‌گری» و «مرلین پیرسال»^۳ درآمد خوبی را بر فلسفه فمینیستی در دسترس می‌گذارند. (آن‌گری استاد فلسفه در دانشگاه دولتی لس‌آنجلس کالیفرنیاست. نوشته‌های او پیرامون فلسفه فمینیستی، فلسفه ذهن و اخلاق کاربرد است. مرلین پیرسال فلسفه و مطالعات زنان را در چندین دانشگاه درس داده است. او ویرایش چندین نوشته پیرامون مطالعات فمینیستی را بر دوش داشته است.) در هنگام خواندن گزیده پیش روی، پاسخ این پرسش‌ها را بیابید:

- فمینیست‌ها چه ناسازگاری‌هایی با فلسفه سنتی دارند؟
- با در نظر داشت نظم فلسفی، فمینیست‌ها امیدوارند به چیزهایی برسند؟
- آنچه که نویسندگان از آن به نام «از دشوارترین پرسش‌های فمینیست‌ها» یاد می‌کنند و باید به آن روبه‌رو گردند، چیست؟

از آن‌گری و مرلین پیرسال

زنان، شناخت و واقعیت (آن‌گری و مرلین پیرسال، ۱۹۸۹: ۵ تا ۸ رومی)

فلسفه فمینیستی دو خاستگاه دارد که یکی جنبش فمینیستی و دیگری فلسفه سنتی دانشگاهی است. جنبش فمینیستی چشمان‌مان را به روی روش‌های بنیادی و گوناگون نهادها و آرمان‌های فرهنگ ما برای سرکوب بانوان باز کرد. آنان در پهلوی ارائه نقدی ویرانگر از جامعه مردسالار، بر ارزش قطعی تجربه زنان نیز پافشاری ورزیدند. فیلسوفان فمینیست،

1. Simone de Beauvoir.

2. One is not born, but rather becomes, a woman.

3. Ann Garry and Marilyn Pearsall.

دانشگاهی وابسته به بینش و کار جنبش زنان بوده و به آن یاری رساندند. فیلسوفان فمینیست پنداشت‌ها و پیش‌فرض‌های نهادها و آرمان‌های فرهنگ ما را سنجیده و نقد کردند. ما در باره طیف گسترده‌ای از موضوعات، از آشکارترین مسائل اجتماعی چون تبعیض در مسائل کاری، تجاوز جنسی و به‌کارگیری زبان جنسی گرفته تا پنداشت‌های اساسی و دلفریب شناختی و مابعدالطبیعی فرهنگ و سنت‌های فلسفی خود می‌نگاریم.

فلسفه فمینیستی، به‌ویژه در قالب‌های علمی خود، نیز ریشه در فلسفه سنتی دارد. هرچند مردان، ارزش‌ها، چشم‌اندازها و تجربه‌های خود از گیتی را به‌مثابه معیارهایی برای تمام انسان‌ها نگاشته و فلسفه سنتی را پرداخته و شکل داده‌اند، زنان فیلسوف دانشگاهی نیز در چارچوب سنت‌های فلسفی همین مردان آموزش دیده‌اند. حتی، امروزه نیز روش‌های فلسفی که به ما یاد داده می‌شود تا به‌کار بندیم و موضوعات مناسب فلسفه‌ورزی، به‌طور عموم فمینیستی نیست؛ بلکه موضوعات، روش‌ها و قلمروهای فلسفه سنتی مردانه است.

هم‌چنان که فیلسوفان فمینیست، نگرش‌هایی را از کردارهای سیاسی ما در فعالیت‌های دانشگاهی گنجانده‌اند، دانستیم که ویژگی مردمحورانه فلسفه سنتی، آن فلسفه را محدود، یک‌جانبه و ستم‌پیشه ساخته است. این نه در قلمرو فلسفه اجتماعی و سیاسی و اخلاق؛ بلکه در مابعدالطبیعه و دیدگاه شناخت که شماری آن‌ها را کانون سنت فلسفی غرب می‌دانند، نیز صادق است. هرچند دگرسانی بسیار زیادی در فلسفه هست که تعمیم بی‌اشکال را اجازه می‌دهد؛ اما می‌توان گفت که فیلسوفان فمینیست، خواهان توجه به بن‌مایه‌هایی بوده که در بخش‌های گوناگون اندیشه مردانه غربی رایج بوده و منجر به تحریف و یک‌جانبه‌نگری در خود فلسفه شده و به‌آسانی زمینه‌ساز ستم بر زنان و دیگر گروه‌های زیردست شده است...

در پهلوی پیگیری نقد و سنجش آنچه که تا کنون به خطا رفته، فلسفه فمینیستی برنامه‌های دیگری نیز دارد. فیلسوفان فمینیست به شیوه‌های گوناگون تلاش دارند تا فلسفه را بازسازی و احیاء کنند. ما می‌خواهیم روش‌ها و موضوعات فلسفه را به‌گونه‌ای بازتعریف کنیم که به تجربه‌های زنان ارج نهاده و آنان را قادر سازیم تا از موقعیت مفعول شناسا به موقعیت‌های

1. Androcentric.

فاعل شناسا، آگاه و عامل برسند. ما می‌خواهیم با بازشناسی دشواری اندیشیدن در باره معیارهایی که حتی برای درستی و راستی وجود دارد، آن‌هم اگر وجود داشته باشد، فلسفه را بازیافته و رها سازیم تا «به راه راست و درست آوریم».^۱

در راه تلاش برای احیا و بازسازی فلسفه، یکی از دشوارترین پرسش‌ها این است که چه چیزهایی را باید از فلسفه سنتی نگاه داشت و چه چیزهایی را دور انداخت. این در حالی است که نابخردانه خواهد بود اگر ژرف‌اندیشی‌های ارزشمند فیلسوفان مرد را نادیده انگاریم. با این همه، پژوهشگر نمی‌تواند به آسانی تعیین کند که چه چیزی رها از پنداشت‌های مردمحورانه است؛ البته اگر چیزی باشد. این یک جریان دنباله‌دار است که در آن فیلسوفان فمینیست می‌بایست به یکدیگر یاری رسانند؛ چرا که آنچه ممکن یک سال از نگاه جنسیتی بی‌طرف باشد، سال دیگر آشکارا مردانه به چشم آید. فیلسوفان فمینیستی دریافته‌اند که بازسازی یا بازیابی فلسفه، طرحی بسیار بزرگ و بی‌پایان است.

گری و پیرسال در ادامه پاسخ کوتاهی به این پرسش می‌دهند که «هنگامی که کسی فلسفه فمینیستی را می‌خواند، چه چیزی می‌یابد؟» آنان بدون تلاش برای کشیدن مرزهای سخت و دشوار، چندین بن‌مایه کانونی که در نوشته‌های فمینیستی یافت می‌شود را باز می‌شناسانند. در آغاز، فیلسوفان فمینیست به شیوه‌های گوناگون می‌گویند که جنسیت اهمیت دارد؛ حتی در دیدگاه‌های بسیار انتزاعی که ممکن هیچ‌کس گمان نکند. از آنجایی که جنسیت اهمیت دارد، ما آمادگی ایستادگی در برابر هرکار اندکی را داریم تا با نوایی «خشی» و غیرجنسیتی سخن زده شود. هم‌چنین، ما بر چگونگی رسوخ ارزش‌ها در دیدگاه‌ها و مبنا قرار گرفتن آن‌ها تمرکز می‌کنیم؛ باز هم، این تمرکز نه تنها در برخی قلمروهای متوقعه هم‌چون فلسفه سیاسی؛ بلکه در بنیادی‌ترین پرسش‌های مابعدالطبیعه و دیدگاه شناخت نیز انجام می‌گردد.

هم‌چنین، فیلسوفان فمینیست تلاش دارند تا تجربه‌های روزانه را به نظریه‌ها پیوند دهند. ما پرسش‌های فلسفی بنیادی پیرامون زندگی، معنا، ارزش و بودن می‌پرسیم. باز هم، تلاش

1. Get philosophy right.

داریم تا اطمینان یابیم که پاسخ‌های ما تنها در بارهٔ چند «معنای انتزاعی زندگی» نباشد؛ بلکه پیرامون معنای راستین زندگی و تجربه‌ها باشد. ما به تجربه‌های فراوان زنان گوناگون ارج والایی می‌نهم؛ زنانی از طبقه‌ها، سن، نژاد، قومیت و گرایش جنسی دگرسان با توانایی‌های بدنی^۱ گوناگون. به ویژه تلاش داریم تا متوجه شیوه‌های پیوند و ارتباط این مقوله‌ها با ستم‌پیشگی منجر به نژادپرستی، ستم طبقاتی، تبعیض جنسی و غیره گردیم. دگرسانی در میان زنان منجر به پیدایش اختلاف‌های شگفت‌انگیزی پیرامون امکان سخن‌زدن از «صدای زن» یا «صدای فمینیست» شده است.

هم‌چنین، فیلسوفان فمینیست پیش‌تر تلاش دارند تا آنچه برای طرح آنان ارزشمند است، از رشته‌های دیگر، از سنت‌های درون یک رشته، یا از قلمروهای گوناگون مطالعه در یک رشته بگیرند. برای نمونه: نوشته‌های فیلسوف فمینیست در بارهٔ خویشتن، ممکن برگرفته از نوشته‌های مردم‌شناسان و شاعران و فیلسوفانی از پیش از یک سنت باشد. هم‌چنین، او ممکن شیوه‌هایی را به کار برد که نتوان پرسش از ارزش را از دیدگاه‌های مابعدالطبیعی خویشتن جدا ساخت. او ممکن آن سبک‌های سنتی نگارش فلسفی را بسیار محدودکننده داند؛ سبک او ممکن بسیار منحصر به فرد باشد، یا در غیر آن با فیلسوفان سنتی تفات داشته باشد.

بیابان اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

درنگ کنید و بیندیشید!

با نگاهی به آنچه تا کنون خواندید، گمان می‌کنید فمینیست‌ها در بارهٔ نقش جنسیت و ارزش‌ها در فلسفه‌ورزی در بارهٔ شناخت چه خواهند گفت؟ آنان در بارهٔ تجربه و نقشی که تجربه در معرفت‌شناسی بازی می‌کند، چه باوری دارند؟

مسائل و بن‌مایه‌های معرفت‌شناسی فمینیستی

هرچند ناسازگاری‌ها و ناهم‌خوانی‌های زیادی در مکتب فمینیسم دیده می‌شود، باز هم چندین رشتهٔ فکری هم‌سان در تمام دیدگاه‌های فمینیستی به چشم می‌آید. بن‌مایهٔ مشترک در

1. Able-Bodiedness.

معرفت‌شناسی فمینیستی، نقد چهار پنداشت سنتی مرتبط به هم است:

یکم) پنداشت انسانیت عام^۱: یک سرشت انسانی جهانی وجود دارد؛ بنابراین، معرفت‌شناسی تلاشی برای توصیف ساختارهای شناختی مشترک برای همگان است.

دوم) پنداشت چشم‌انداز از هیچ‌کجا^۲: هویت ویژه داننده (از جمله جنسیت، نژاد، طبقه، و شرایط تاریخی) به تولید و ارزیابی ادعاهای دانش آن فرد ارتباطی ندارد.

سوم) پنداشت خرد غیرفردی ناب^۳: (این نگاه خردورزانه برآیند پنداشت چشم‌انداز از هیچ‌کجاست). آرمان خردورزی، ناب‌بودن عینیت، عاری‌بودن از ذهنیت یا احساسات و منافع داننده است.

چهارم) پنداشت «رایینسون کروزو»^۴: دستیابی به دانش در نخست طرح انسان‌های جداافتاده است و این دانش مستقل از هرگونه زمینه اجتماعی و عاری از مفاهیم سیاسی است.

یکم) پنداشت انسانیت عام

فمینیست‌ها ادعا می‌کنند که تصویری از یک سرشت انسانی جهانی با در نظر گرفتن تجربه‌ها و روان‌شناسی به‌مثابه یک انگاره آفریده شده است. دیگر نقطه‌نظرها و الگوهای انسانیت، به‌ویژه آن‌هایی که تجربه‌های زنان را نیز در هم می‌آمی‌زند، نظر به ذهنی‌بودن بیش از اندازه یا نامتعارف‌بودن، کنار گذاشته شده یا به کناری رانده شده‌اند. این کنارگذاری را می‌توان با مرغابی‌هایی مقایسه کرد که ادعا دارند تنها یک معیار برای تمام پرندگان دریایی وجود دارد و آن را به‌مثابه معیار جهانی به‌گونه‌ای تعریف کنند که تنها برازنده حال یک مرغابی معمولی باشد. برای درک بهتر این مقایسه، تصور کنید که به هنگام تطبیق بهتر این معیار برتری، مرغابی‌ها اعلان کنند که قوها ناکامل بوده و از برای گردن‌های خمیده خود مانند مرغابی نبوده، پس مرغابی‌های تغییر شکل یافته‌اند. بدیهی است که مشکل این نیست

1. The Generic Humanity Assumption.
2. The View from Nowhere Assumption.
3. The Pure, Impersonal Reason Assumption.
4. The Robinson Crusoe Assumption.

که قوها مرغابی‌های ناقص بوده؛ بلکه مشکل این است که مرغابی‌ها یک معیار معین را برای پرندگان دریایی در نظر گرفته‌اند و آن را هنجار ساختند و دیگران را از قلمرو قابل پذیرش بودن بیرون انداخته‌اند.

فمینیست‌ها ادعا می‌کنند که این گرایش به مطرح ساختن چشم‌انداز مردانه به مثابه هنجار بیش‌تر دیدگاه‌های سنتی شناخت را آلوده ساخته است. برای نمونه: فیلسوفی فمینیست به نام «لورین کود»^۱ این اتهام را علیه کارهای معاصر یک فیلسوف مرد پیرامون خردورزی مطرح کرد (فولی، ۱۹۸۷). او اشاره می‌کند که «ریچارد فولی بارها و بارها به داوری‌های شناختی مردمی متوسل شده که «مانند بقیه ما هستند». کود می‌گوید مشکل این است که «در هیچ‌جایی او به این پرسش که «ما» کیستیم، نمی‌پردازد». کود بر این است که دانشمندان معیاری که از آنان به زبان رمزی شناختی به نام «ما» یاد می‌گردد، به‌طور تلویحی اشاره به مردمی چون نویسنده دارد: «یک بزرگسال (اما نه پیر)، سفیدپوست، به نسبت توانگر (از طبقه متوسط)، مردی تحصیل‌کرده با مقام، دارایی و دستاوردهای عمومی قابل پذیرش» (کود، ۱۹۹۱: ۸) در برابر، داننده‌هایی که در این تعریف نمی‌گنجد (یعنی زنان) و چشم‌انداز، تجربه‌ها، رویکردشان به دانش و معیارهای عقلانیت آنان با الگوی پیشنهادی نمی‌خوانند، بیرونی در نظر گرفته می‌شوند و دیدگاه‌های‌شان به‌طرز دگرگون‌ناپذیری ذهنی، غیرعادی و نامنتقی دیده می‌شود.

دوم) پنداشت چشم‌انداز از هیچ‌کجا

معرفت‌شناسی سنتی چنین پنداشته است که دانای آرمانی^۲ رها از هرگونه چشم‌انداز یا پس‌زمینه تاریخی به واقعیت می‌نگرد و این فرآیند دانستن را بدون هیچ نفع، درگیری یا دغدغه شخصی می‌پیماید. هرآینه، چنین داننده‌ای دستگاهی خودکار بدون هیچ پیشینه فردی بوده یا چشم‌اندازی خداگونه و بی‌طمع خواهد داشت. با این همه، برای انسان دانا، چنین جایگاهی هم ناممکن و هم ناخوشایند است. پیشینه شخصی ما و دیدگاه‌های نهادینه‌شده ما بر آنچه می‌توانیم بدانیم، تأثیر می‌گذارند. برای نمونه: اگر از روی آخرین منزل ساختمان (یا

1. Lorraine Code.
2. Ideal knower.

از سطوح بالای سلسله مراتب اجتماعی) به دنیا بنگرم، در حالی که شما دنیا را از زیرزمین (یا از پایین ترین سطح اجتماعی، سیاسی یا اقتصادی) ببینید، آنچه می‌نگریم و چگونگی دیدن ما تفاوت خواهد داشت. هرچند «هریت بابر»^۱ از این رویکرد پشتیبانی نمی‌کند؛ اما این فیلسوف نالۀ فمینیست‌ها از این نقطه نظر آزاد و چشم‌انداز از هیچ‌کجا را چکیده‌وار بدین صورت می‌نویسد:

هواداران معرفت‌شناسی فمینیستی... [این رویکرد] را به‌ویژه از این روی نمی‌پذیرند که هنجارهای مردانه است و بنابراین، پذیرش آن معیارهایی را از پی دارد که زنان اجرای آن‌ها را دشوار، یا ناممکن می‌دانند. به‌طور مشخص، آنان بر این باورند که آرمان سنتی شناخت مبتنی بر بودن یک مشاهده‌گر عینی جداافتاده که واکاوی‌های خود را جدا از زمینه‌های اجتماعی و تاریخی به پیش می‌برد، برای شیوه شناخت متعهدانه، عینی و زمینه‌ای زنان بیگانه است (بابر، ۱۹۹۴: ۴۰۳).

همان‌گونه که بابر اشاره دارد، برخی از فمینیست‌ها بر این باورند که پنداشت چشم‌انداز از هیچ‌کجا برای شیوه‌های زنانه شناخت گیتی بیگانه بوده و بنابراین، آنان را از رده دانایان کامل بیرون نگه می‌دارند. با این همه، بسیاری از فمینیست‌ها گمان می‌کنند این پنداشت ناسازوار بوده و تمام دانایان (فمینیست یا غیرفمینیست، زن یا مرد) همواره از راه چندین زمینه معین گیتی را می‌فهمند، حال این زمینه را طرح مفهومی^۲ فراهم کرده باشد، یا زبان، فرهنگ، جنسیت یا هرچیز دیگر. با در نظر داشت این نقد گسترده‌تر، پنداشت «چشم‌انداز از هیچ‌کجا» نه تنها برای زنان بیگانه است؛ بلکه به‌طور عمومی نیز توصیف نادرستی از دانش بشر است.

این باور که «داننده معمولی» یک انتزاع متعارف، غیرفردی، بی‌چهره، بی‌نام و بدون ویژگی خاص بوده، در عرف علم نهادینه شده است. دانشجویان علوم طبیعی آموزش می‌بینند تا گزارش‌های خود را با چنین عباراتی فردیت‌زدایی کنند: «لوله آزمایش گرم شده بود و یک رسوب سفید تشکیل شده است»؛ به‌گونه‌ای که گویا هیچ کارگزار انسانی و یا ناظری در

1. Harriet Baber.

2. Conceptual scheme.

آزمایشگاه کار نمی‌کرده است. ما با این‌گونه سبک عبارت‌پردازی که «واقعیت‌ها نشان می‌دهند که»، یا «علم می‌گوید» و یا «داده‌ها نشان می‌دهند که»، آشنایم. گویا واقعیت‌ها، علم و داده‌ها صدادار بوده و تفسیر خود را بر ما ارائه می‌کنند. با این همه، دانش از آسمان‌ها نباریده است؛ بلکه انسان آن را آفریده است؛ بنابراین، هنگامی که فمینیست‌ها در باره «شناخت و معرفت» سخن می‌زنند، آنان بر «تولید شناخت» نیز تمرکز داشته و می‌پرسند چه کسی این ادعای شناختی را مطرح کرده است؟ یا دیدگاه او چیست؟ برای نمونه: فیلسوفی فمینیست به نام «ساندرا هاردینگ»^۱ کتابش را علم چه کسی؟ شناخت چه کسی؟^۲ نامید تا به یادمان بیاورد که همواره پشت هر ادعای شناختی، ذهنیت و چشم‌انداز وجود دارد (هاردینگ، ۱۹۹۱).

تنها فمینیست‌ها این ادعا را ندارند که پشت هر ادعای شناختی، دیدگاهی وجود دارد؛ به‌ویژه در قرن کنونی، فیلسوفان دیگری که برحسب فمینیستی نداشتند نیز چنین ادعایی را مطرح کردند. با این همه، فمینیست‌ها با توجه به تأکید بر نقشی که جنسیت در دیدگاه فرد در راه دستیابی به شناخت بازی می‌کند، مورد توجه قرار گرفتند. آیا جنسیت در فرآیند تولید شناخت اهمیت دارد؟ چنین به نظر می‌آید که جنسیت بخشی از ویژگی‌های جسمانی انسان؛ مانند وزن، قد، یا رنگ موی است؛ اما فمینیست‌ها بر این باورند که جنسیت تنها در بخش تحلیل و بررسی چگونگی پیدایش و گسترش شناخت نقش بسیار مهمی در جامعه بازی نمی‌کند؛ همان‌گونه که کود می‌گوید: «در فرهنگ‌هایی که تفاوت‌های جنسی در کمابیش هر تعامل انسانی مهم برشمرده می‌شود، زن یا مرد بودن برای ساخت ذهنیت بسیار بنیادی‌تر از ویژگی‌هایی چون اندازه و رنگ موی است (کود، ۱۹۹۱: ۱۱ و ۱۲). بر این اساس، کود برای آن معرفت‌شناسی استدلال می‌کند که ذهنیت (از جمله جنسیت) را بدون غلتیدن در دام ذهن‌انگاری که «هرچیزی را می‌پذیرد» نیز در نظر بگیرد:

شناخت همزمان هم ذهنی است و هم عینی: ذهنی است چون محصول بوده و توسط ذهن افراد خاصی و در جریان فرآیندهایی ساخته شده است؛ عینی است چون

1. Sandra Harding.

2. Whose Science? Whose Knowledge?

فرآیند ساختِ شناختِ مقید به واقعیتی است که سرکش به بی‌اعتنایی یا ساختاربندی نابسامان است (کود، ۱۹۹۱: ۲۵۵).

سوم) پنداشتِ خردِ نابِ غیرفردی

هنگامی که پنداشت چشم‌انداز از هیچ‌کجا سخن از خردورزی می‌زند، به‌گونه‌ی معینی به دوگانگیِ ارزشی می‌انجامد. چنین گمان شده است که اندیشمندِ خردورز باید کسی باشد که چشم‌انداز عینی غیرفردی را که در پنداشت چشم‌انداز از هیچ‌کجا آرمانی شده، به‌دست آورده باشد. از سوی دیگر، کسانی که برای‌شان دیدگاه ذهنی و شخصی اهمیت دارد (فمینیست‌ها)، کم‌تر از اندازه مناسب، عقلانی برشمرده شده‌اند. ویلیام لاولهید (نویسنده متن) این توصیف از خردورزی را، پنداشتِ خردِ نابِ غیرفردی نامیده است.

معرفت‌شناسان فمینیست پیش‌تر به اندیشیدن دوقطبی اشاره دارند که با به‌کارستن آن، معرفت‌شناسان سنتی دوگانه‌های سختی را پیش روی قرار دادند؛ از جمله خرد و احساس، عین و ذهن، ذهن و بدن، منطقی و شهودی، یا هوش و تخیل. آنان دو نقد بر این رویکرد دارند: نخست این‌که، آنچنان که گمان می‌شود، در صورت پذیرش یکی، دومی رد نمی‌گردد. به‌طور نمونه: فمینیست‌ها ادعا دارند که شناخت دارای دو بخش عینی و ذهنی بوده و ما نباید یکی از آن دو (عینی یا ذهنی) را برگزینیم.^۱ دوم این‌که، هنگامی که معرفت‌شناسان از این دوگانه‌ها سخن زده یا در باره آن واکاوی می‌کنند، همواره به نخستین گزینه اولویت بیش‌تری می‌دهند و ادعا می‌کنند که آن گزینه داندۀ دلخواه را توصیف می‌کند؛ این در حالی است که ارزش دومین گزینه را کم می‌سازند. هم‌چنین، گزینه پسنندیده (مانند عینیت) برای توصیف رویکرد مردانه شناخته می‌شود و دومین گزینه (ذهنیت) به‌مثابه ویژگی قالبی زنانه فرض می‌گردد. با این همه، فمینیست‌ها ادعا می‌کنند که پنداشت‌های روان‌شناختی و گزینه‌های ارزشی جدانشدنی از این رویکرد به‌ندرت به پرسش کشیده می‌شوند. به‌طور نمونه: نویسنده فمینیست به‌نام «آدرینه ریچ»^۲ با این ادعا که «عینیت» چیزی نیست مگر «ذهنیت» مردانه،

۱. این مغالطه را تقسیم ثنایی کاذب یا دروغین گویند.

2. Adrienne Rich.

مشکل را چکیده‌وار می‌گوید (ریچ، ۱۹۷۹: ۲۰۷).

فیلسوف تأثیرگذار فمینیست به نام «جنویو لوید»^۱، در مقاله‌ای به نام مرد خرد^۲ این خردورزی آرمانی سنتی و یک‌جانبه را بحث کرد (لوید، ۱۹۸۹: ۱۱۱ تا ۱۲۸ و لوید، ۱۹۸۴). او با کمک تاریخ فلسفه نشان می‌دهد که خرد بسیار تنگ‌نظرانه تعریف شده و زنان همواره طوری شناسانده شده‌اند که آرمان «مرد خرد» زنان را کنار زده و آنان را بیرون نگاه داشته است؛ از این روی، قلمروهای مسؤولیت مردان هوش، خرد، منطق و زندگی ذهن بود و گفته می‌شد زنان نیز با هدیه‌های خود؛ از جمله زندگی غنی عاطفی، تخیل، شهود و لذت‌انگیزی مردان را کامل می‌کردند. مگر تمام تصویر را می‌توان به صورت دو تساوی زیر نشان داد: مرد برابر است با خردورزی و زن برابر است با نابخردی. بنا بر گفته لوید، «اگر ذهن مردان منطقی‌تر از ذهن زنان است، از برای این است که محدودیت‌های منطق به گونه‌ای چیده شده است که شایستگی‌هایی که از آن زنان است را کنار می‌گذارد» (لوید، ۱۹۸۹: ۱۲۴). با این همه، راه‌کار لوید این نیست که دوگانگی‌های سنتی را بپذیریم، آنگاه گزینه ملایم‌تر هر دوگانگی را برگزینیم (مانند خرد و احساس) و آن را تا جایگاه مهم بالا بریم. او می‌گوید این رویکرد اشتباه رومانیست‌های قرن نوزدهم بود که خرد تحلیلی را به سود احساس کنار گذاشتند. به جای آن، او تمام دوگانه‌های سنتی را کنار گذاشته و خواستار مفهوم گسترده‌تری از خرد بوده که هم زنان و هم مردان را در خود جای دهد. او هنگام سخن زدن از «مرد خرد» آرمانی می‌گوید: «آنچه مرد خرد نیاز دارد این است که کاستی‌های خود به مثابه انسان آرمانی را درک کند، به این امید که مردان و زنان به‌طور یک‌سان و رها از هرگونه قالب جنسی که در این تاریکی تکامل یافته، از زندگی بیش‌تر لذت برند» (لوید، ۱۹۸۹: ۱۲۷).

با این همه، تمام فمینیست‌ها این دوگانگی‌ها را به پرسش نمی‌کشند. شماری تمایزهای قالبی بین زن و مرد را پذیرفته‌اند؛ اما خواستار و آرون‌سازی اولویت‌ها و ارزش‌گذاری‌ها شده و ادعا می‌کنند شیوه‌های شناخت زنان برتر از مردان است. هرچند کود ناگزیر با این رویکرد

1. Genevieve Lloyd.

2. The Man of Reason.

همنوا نیست و ویژگی‌های «زنانه» را که به زنان یک مزیت معرفت‌شناختانه می‌دهد، چنین بر می‌شمرد:

ویژگی‌های تجربه‌های زنان که همواره از آن‌ها یاد شده، بخشی از نگرانی پیرامون زندگی عینی روزمره است؛ ارتباط با هدف‌های تجربه به‌جای فاصله عینی از آن‌ها؛ یک لحن عاطفی مشخص‌شده؛ احترام به محیط زیست و آمادگی برای شنیدن پیشاپیش و مسئولانه به انواع «صداها» در محیط زیست، هم زنده و هم غیرزنده، که همه در پذیرش و تحمل دگرسانی^۱ فهرست و نشان داده شده‌اند (کود، ۱۹۹۱: ۱۸).

گویا این ویژگی‌ها با صفاتی که برای توصیف یک مادر خوب به کار می‌رود، هم‌پوشانی دارند. در این راستا، نظریه‌پرداز زبانزد اخلاق فمینیستی به نام «سارا رودیک»^۲ در کتاب خود به نام اندیشیدن مادرانه^۳ از ارزش‌هایی که به‌طور سنتی با مادری و زنانگی پیوند دارند، به نیکی یاد کرده و الگویی از شناخت تهیه می‌کند که برگرفته از ویژگی‌های مادرانه؛ از جمله مراقبت، صمیمیت، مسئولیت و اعتماد است. او مدعای خود را مبتنی بر این گزاره طرح می‌کند که «راه‌های متمایز شناختن و معیارهای راستی و درستی از کردارها پدید می‌آیند» (رودیک، ۱۹۸۹: ۱۳). به‌طور نمونه: اندیشیدن علمی به‌عنوان یک روش شناخت واقعیت در آزمایشگاه طراحی و گسترش یافت؛ اما می‌تواند در قلمروهای دیگری از زندگی نیز به کار بسته شود؛ حتی توسط کسانی که دانشمندان کارکشته نیستند. به‌طور مشابه، رودیک ادعا می‌کند که اندیشیدن مادرانه می‌تواند به‌مثابه رویکرد انسان در هر بخش از زندگی (و نه تنها نگهداری از کودک) گردد و می‌تواند هم توسط مردان و هم زنان بی‌فرزند پیاده گردد.

در واپسین نمونه، یادی می‌گردد از فیلسوف فمینیست، «آلیسون جگر»^۴. او بر این باور است که زنان از یک‌سو زندگی عاطفی پربارتری از مردان دارند و این واقعیت آنان را دانیان برتر و بهتری می‌سازد (گری و پیرسال، ۱۹۸۹: ۱۲۹ تا ۱۵۵، به نقل از جگر). جگر با

1. Tolerance of diversity.
2. Sara Ruddick.
3. Maternal Thinking.
4. Alison Jaggar.

گرفتن سرنخ از کارها و یافته‌های نوین فلسفه علم، چنین استدلال می‌کند که تمام مشاهده‌ها گزینشی بوده و دربرگیرنده ارزش‌ها، انگیزه‌ها، منافع و احساسات است. این عوامل «ذهنی» پیگیری‌های شناختی ما را راهنمایی کرده، دانستنی‌های ما را شکل داده و به ما یاری می‌رساند تا اهمیت یک چیز را تعیین کنیم.^۱ هم‌چنین او استدلال می‌کند که احساسات مردم به حاشیه‌رانده‌شده (مانند زنان) آنان را از نگاه معرفت‌شناختانه در برخی مسائل برجسته و ممتاز می‌سازد. از آنجایی که زنان نسبت به جریان اصلی زندگی فکری و نیروی سیاسی «بیگانه» بوده، پس می‌توانند نگاه پخته‌تری به ساختارهای اجتماعی و شناخت عمومی داشته باشند، حال آن‌که چنین ساختارهایی از چشم مردان پوشیده می‌ماند.

هرچند شماری از فمینیست‌ها این تلاش برای برجسته‌سازی ویژگی‌های مثبت شیوه‌های متمایز شناخت زنان را می‌ستایند، برخی دیگر این دغدغه را دارند که این‌گونه ذات‌گرایی قالب‌های کهن برای به حاشیه‌راندن زنان را نیرومندتر می‌سازد. کود این نگرانی‌ها را این‌گونه نشان می‌دهد:

در اندیشه فمینیستی، تنش همیشگی میان دو چیز وجود دارد: آرزوی ستودنی برای ستایش ارزش‌های «زنانه» به‌مثابه ابزارهایی برای ایجاد نظم اجتماعی بهتر و هراس از تأیید همان ارزش‌ها به‌عنوان ابزارهایی برای تداوم سرکوب بانوان (کود، ۱۹۹۱: ۱۷).

تنش‌های مشابهی نیز هنگامی خود را نشان داد که فمینیست‌ها به شرایط شیوه‌های علمی شناخت رسیدند. گروهی از پژوهش‌گران اشاره کردند که یک مسأله محوری در میان فمینیست‌ها «برابری مردان با عینیت، علم و روش علمی با تأکید آن بر دستکاری، اداره و مهار و فاصله از کلیات پژوهش»^۲ است (بلنکی و همکاران، ۱۹۸۶: ۷۲). در واکنش به این شیوه شناخت، شماری از فمینیست‌ها ذهن‌انگاری تندروانه و جایگاه ضد علم را برگزیدند. با این

۱. برای نمونه: جگر نشان می‌دهد که یافته‌های ارزشمند مردم‌شناسی به نام جین گودال (Jane Goodall) درباره شامپانزه تنها از برای احساس محبت و همدلی او با این جانوران ممکن گردید.

همه، اولین بار «فاکس کلر»^۱ که مقاله‌های زیادی پیرامون زیست‌شناسی، تاریخ و فلسفه علم به چاپ رسانده، فمینیست‌ها را هشدار داده که از وسوسه «دست‌کشیدن از ادعای خود برای نمایندگی در فرهنگ علمی، و در جای خود، برای دعوت به بازگشت به یک ذهن‌انگاری «زنانه» ناب، سپردن خردورزی و عین‌انگاری به قلمرو مردان و واگذاری آن به‌مثابه برآیند ناب آگاهی ناب مردانه» پیش‌گیری کنند (کلر، ۱۹۸۲: ۵۹۳).

چهارم) پنداشت «رابینسون کروزو»^۲

شماری از فیلسوفان به مانند رابینسون کروزو، شخصیت‌ساختگی که در جزیره کوچکش جدا افتاده بود، چنین پنداشته‌اند که جست‌وجوی شناخت برنامه‌ای فردی بوده که از دغدغه‌ها و رفتاری‌های اجتماعی و سیاسی رهاست. دکارت^۳ بهترین الگوی این پنداشت بوده که گمان می‌کرد می‌تواند تمام باورهای پیشین خویش را در جریان جست‌وجوی دلایل قطعیت در چارچوب ذهن خود به تعلیق درآورد. دکارت توانست خودانگاره^۴ خویش از اندیشمندی صددرد مستقل و خودمختار را برپا دارد؛ زیرا پنداشت‌های فرهنگی و فلسفی قرن هفدهم که در هر مرحله از اندیشیدن او چیره بود، به‌طور کامل از چشم او پوشیده بود. در برابر، کود خاطر نشان می‌سازد که «تولید شناخت کنشی اجتماعی از دانایان با ویژگی فرهنگی، نژادی، تاریخی، جنسیتی و مجسم بوده که برآیند کار آنان نشانی از تولیدکنندگان نیز بر خود دارد؛ از این‌روی، این داستان‌ها باید بازگویی گردد» (کود، ۱۹۹۸: ۲۲۳)

برای فیلسوفی چون «هلن لانگینو»^۵ شناخت همیشه در یک بستر اجتماعی پدید می‌آید: «گسترش شناخت ناگزیر اجتماعی است تا یک کنش فردی و این ویژگی اجتماعی شناخت علمی است که یا آن را در برابر منافع و ارزش‌های اجتماعی و سیاسی نگه می‌دارد و یا

1. Evelyn Fox Keller.

۲. رابینسون کروزو شخصیت اصلی دانیل دافو در داستانی به همین نام در قرن هفدهم است. کروزو دریانوردی بود که کشتی او غرق شد و به جزیره‌ای دورافتاده در مناطق گرمسیر رسید. این استعاره نوآوری نویسنده بوده و در ادبیات چندان رایج نیست. با این همه، این استعاره یک بن‌مایه مشترک در دیدگاه فمینیستی را چکیده‌وار روشن می‌سازد.

3. Descartes.

4. Self-image.

5. Helen Longino.

در برابر آن‌ها آسیب‌پذیر می‌سازد (لانگینو، ۱۹۹۰: ۱۲). به گفته شاعری به نام «جان‌دان»^۱، «هیچ دانایی جزیره نیست» شناخت در آغاز از رهگذر فرهنگ به انسان منتقل می‌گردد، جست‌وجوی بیش‌تر او برای شناخت در جامعه‌ای انجام می‌شود که تلاش او را ساختاربنندی می‌کند و فرد نسبت به آن مسؤولیت دارد. در برابر، دکارت گمان می‌کرد که می‌تواند خود را از این جامعه برهاند و از نو جست‌وجوی شناخت را در فردیت جداشده بی‌آغازد. شناخت برای دکارت تنها یک دارایی فردی بود و هرگونه واقعیتی پیرامون شناخت جمعی قابل فروکاستن به شناخت فردی بود. با این همه، لانگینو ادعا دارد که دانش در نخست و پیش از هر چیزی، برآیند اجتماع بوده و فرد دانا تا هنگامی که عضو آن جامعه باشد به آن شناخت دست می‌یابد و هنجارها و پس‌زمینه آن باورها را می‌پذیرد.

اگر این جامعه دانیان باشد که نه‌تنها شناخت را انتقال می‌دهد؛ بلکه آن را پدید هم می‌آورد؛ پس به هرپیمانه که آن گروه دانیان دگرگونه‌تر باشند، ممکن به همان اندازه، بی‌شماری دیدگاه‌های آنان مانع از جست‌وجوی شناخت در روزمرگی‌های نهادینه‌شده پیش روی در مسیر باشد؛ این در حالی است که دیگر گزینه‌های احتمالی نادیده انگاشته می‌شود. از آن‌جایی که زنان به‌طور سنتی نسبت به جریان‌های سنت‌های فکری «بیگانه» بوده‌اند، گرایش دارند تا دید بازتری نسبت به دیدگاه‌های گوناگون غیرسنتی داشته باشند. هم‌چنین، فمینیست‌ها ادعا می‌کنند زنان در جایگاه بهتری برای فهم و نقد پنداشت‌های چیره و بدیهی این سنت‌ها قرار دارند.

اگر خبر خوب در برداشت لانگینو این است که سرشت اجتماعی شناخت اجازه می‌دهد تا شناخت با نقد اجتماعی پیاپی ناب‌تر شود، خبر بد این است که ویژگی اجتماعی تولید شناخت این امکان را فراهم می‌سازد که از ارزش‌ها، ایدئولوژی و پنداشت‌های پیشین نیروهای چیره در جامعه تأثیر پذیرد. برای نمونه: فمینیست‌ها مشاهده می‌کنند که توسل به «اندیشه عینی و غیرشخصی» در بیش‌تر اوقات ساختارهای قدرت و منافع فردی اساسی را در خود پنهان می‌سازد. در نقد آرمان‌های سنتی خرد و منطق، لوید می‌گوید که در پهلوی

1. John Donne.

طبقه دوم ساختن زنان در مسائل عقلی، تعریف کوتاه‌بینانه سنتی از خردوروزی پیامدهای منفی سیاسی هم برای زنان داشته است. «کنار گذاشته شدن از خرد به معنای کنار زده شدن از سیاست است» (لوید، ۱۹۸۹: ۱۲۷). به طور مشابه، کود به هنگام نقد یکی از کارهای تازه در باره خردوروزی اذعان می‌کند «منتقدان باید بپرسند که این معرفت‌شناسی برای چه کسی پدید آمده است، منافع چه کسی برآورده می‌شود و نادیده‌انگاشتن و سرکوب چه کسی در جریان است؟» (کود، ۱۹۹۳: ۲۳).

تولید شناخت نمی‌تواند از ساختارهای قدرت جدا گردد؛ چرا که هنگامی یک باور شنیده می‌شود؛ تشویق می‌شود؛ شکوفا می‌گردد؛ بودجه و پشتیبانی رسمی دریافت می‌کند و مشروعیت می‌یابد که با ساختار اجتماعی چیره هم‌خوان باشد. از سوی دیگر، آن باورهایی که با گفتمان چیره هم‌خوان نیستند، به کناری زده شده یا رد می‌شوند. از آن روی، از نگاه موج دوم جنبش فمینیستی، تلاش زنان برای برابری را نمی‌توان تنها به دادگاه‌ها و یا مجالس قانون‌گذاری محدود کرد. فمینیست‌های موج دوم می‌گویند، برای دگرگونی جامعه باید باورهایی که جامعه بر آن ساخته شده را دگرگون ساخت.

معرفت‌شناسی فمینیستی و ناسازگاری آن با نسبی‌انگاری

آیا چشم‌انداز فمینیستی در دیدگاه شناخت، دربرگیرنده شکل نامعینی از نسبی‌انگاری است؟ این پرسش اندیشمندان فمینیست را پارچه‌پارچه کرده است. تنش‌هایی که این موضوع برمی‌انگیزد را کود چنین می‌نگارد: «معرفت‌شناسان فمینیست خود را بیش‌تر درگیر یک رابطه ناآرام با پرسش‌های چالش‌برانگیز پیرامون نسبی‌انگاری می‌بینند: در یک ناآرامی ایجادشده از شناسایی خود به مثابه معرفت‌شناس فمینیست» (کود، ۱۹۹۵: ۱۸۵). کود می‌کوشد تا از یک نسخه نسبی‌انگاری دفاع کند؛ در حالی که از شیب لغزنده منتهی به «پذیرش هر چیز» نسبی‌انگاری مطلق دوری می‌ورزد. بر این اساس، او از نسبی‌انگاری ملایم^۱ سخن می‌زند. (این اصطلاح به وزن عین‌انگاری ملایم^۲ پسند شده است، که شماری از فیلسوفان گفته‌اند

1. Mitigated relativism.

2. Mmitigated objectivism.

او باید این اصطلاح را به کار برد.) همان‌گونه که کود می‌گوید، «با این ادعا که هیچ طرح واحدی توان تشریح مطلق را ندارد، نمی‌توان نتیجه گرفت که تمام طرح‌ها به‌طور یک‌سان پذیرفتنی‌اند. شناخت از نگاه کیفیت و چگونگی متغیر است: ممکن یک شناخت برتر از شناخت دیگر باشد. نسبی‌انگاران در جایگاه خوبی برای در نظر گرفتن چنین دگرگونی‌های کیفی برای تحلیل پیامدهایند(کود، ۱۹۹۱: ۳).

هرچند تمام فمینیست‌ها بر این نکته پافشاری دارند که هیچ‌گونه چشم‌انداز از هیچ‌کجا وجود ندارد و شناخت همیشه به میزان معینی و نظر به شرایط معین و نیاز به دانای ویژه یا گروهی از دانایان نسبی بوده، با این وجود، بسیاری از فمینیست‌ها بدون هیچ تردیدی با هر روایتی از نسبی‌انگاری مطلق مخالفند. انگیزه آنان بسیار روشن است. اگر آنان ادعا می‌کردند که «باور هرکس به درستی باور دیگری است»، در برابر نقد معیاری بر نسبی‌انگاری^۱ آسیب‌پذیر می‌شدند. به سخن دیگر، آنان گفته بودند که مشاهده‌ها، ادعا و دیدگاه‌های‌شان تنها باور آنان بوده، تنها یک اعتراف شخصی یا یک پسند ذهنی(مانند دگرسانی سلیقه در خوردن و آشامیدن) که هیچ اعتباری برای مخالفت با باورهای دیگر ندارد؛ اما دلایل ویژه دیگری وجود دارد که چرا شماری از معرفت‌شناسان فمینیست از فروغلتیدن در میدان نسبی‌انگاری دوری می‌ورزند. اگر همه باورها ارزش برابر داشته باشند، اگر واقعیت برتری برخی باورها را نسبت به دیگر باورها نقبولاند، آنگاه باورهای نازی‌ها، نژادپرستان و تبعیض‌گران جنسی، ارزشی برابر با باورهای فمینیست‌ها خواهد داشت.

از برای این پیامدهای ناپذیرفتنی نسبی‌انگاری، شماری از فمینیست‌ها خود را از این دیدگاه دور نگه می‌دارند. برای نمونه: هاردینگ می‌گوید: «ممکن فردی نسبت به دفاع نسبی‌انگاری از فمینیسم وسوسه شود... با این همه، باید در برابر این وسوسه ایستادگی کرد... پژوهندگان فمینیست هیچ‌گاه نخواهند گفت که ادعاهای تبعیض‌گران و ضدتبعیض‌گران به یک اندازه قابل پذیرش و شدنی است(گری و پیرسال، ۱۹۸۹: ۱۹۶، به نقل از هاردینگ).

1. Standard Criticism of relativism.

به طور مشابه، فیلسوفی فمینیست به نام «جین دورن»^۱ پافشاری دارد که «فرد می‌تواند بدون این‌که نسبی‌انگار باشد، از نگاه ارتباطی حساس (= آگاه و واکنش‌دار نسبت به دغدغه‌های نسبی‌انگارانه) باشد (دورن، ۱۹۹۱: ۱۹۷).

نگریستن از دریچه معرفت‌شناسی فمینیستی

۱. با در نظر داشت آنچه تاکنون خوانده‌اید، پذیرش یک چشم‌انداز فمینیستی چگونه توانست فهم شما از تاریخ فلسفه، دیدگاه شناخت، مابعدالطبیعه، اخلاق، دیدگاه و کنش سیاسی، دین و کسب و کار را دگرگون سازد؟ اگر زنان از زندگی اجتماعی و عقلی در جریان تاریخ کنار گذاشته نمی‌شدند، فرهنگ امروز ما چه تفاوت‌های می‌داشت؟

۲. گمان کنید که به‌عنوان یک عضو از جنس دیگر به دنیا آمده بودید. برخی از مزایای احتمالی که ممکن به‌عنوان یک داندنه، یک عضو جامعه، یا هر چیز دیگر به‌دست می‌آوردید، چه می‌بود؟ با چه دشواری‌هایی روبه‌رو می‌شدید که اکنون از آن‌ها خبری نیست؟ به چه میزانی این مزایا یا دشواری‌ها برآیند طرز ساختاربندی جامعه در گذشته است؟ تا چه اندازه‌ای آن مزایا و دشواری‌ها برآمده از تفاوت‌های طبیعی میان زن و مرد است؟ اگر از جنس دیگر بودید، چه دگرگونی‌هایی را می‌خواستید در جامعه به ارمغان آورید؟

۳. شماری از مسائلی که فمینیست‌ها را پارچه‌پارچه کرده، در این بخش یاد شد. فمینیست‌ها از همهٔ دوگانگی‌های مخالف زیر دفاع کرده‌اند: (۱ الف) یک سرشت بنیادی زنانه وجود دارد؛ (۱ ب) غیر از حقایق روشن زیست‌شناختی، هرچیز مرتبط به زن یا مؤنث یک برساخت اجتماعی بوده و هیچ معنای استواری ندارد؛ (۲ الف) ویژگی‌هایی که به‌طور معمول با زنان همراه است (مراقبت، عاطفی‌بودن، اهل شهودبودن)، برآیند اندیشیدن قلبی مردانه بوده و ابزارهایی برای سرکوب و ستم؛ (۲ ب) چنین ویژگی‌های زنانه واقعی بوده و زنان را قادر می‌سازد تا نگرش‌هایی را داشته باشند که مردان ندارند؛ (۳ الف) عینیت یک افسانه است و فمینیست‌ها باید نسبی‌انگاری را پذیرفته و شیوه‌های ذهنی را برای درک جهان

1. Jane Duran.

بپذیرند؛ (۳ ب) بدون تعهد سخت به امکان شناخت عینی، ادعاهای شناختی فمینیست‌ها ناچیز می‌گردد. گمان کنید که برای گسترش برداشت منسجم خود از فمینیسم تلاش می‌کنید. همگام با این طرح، برای یک جایگاه یا جایگاه دیگر در هریک از این مسائل چالش برانگیز استدلال کنید.

۴. بیش‌تر فمینیست‌ها فلسفه خود را از تجربه ستم‌دگی، یا کنار گذاشته شدن و به‌حاشیه‌راندن از جریان اصلی زندگی فکری و اجتماعی بسط داده‌اند. اگر فمینیست‌ها به اهداف سیاسی خود می‌رسیدند، آنگاه چه می‌شد؟ اگر زنان و چشم‌اندازهای آنان برابری (یا حتی چیرگی) اجتماعی، سیاسی و فکری کامل در جامعه ما را به دست می‌آوردند، آنگاه چه می‌شد؟ در این شرایط، آیا نیازی برای تداوم یک فلسفه فمینیستی متمایز وجود داشت؟ اگر چنین است، آیا این شرایط دگرگون‌یافته نیازمند تغییر در جهت و دستور کار اندیشه‌های فمینیستی نیست؟ یا آیا فلسفه فمینیستی تنها یک اقدام گذرا برای رویارویی با تعصب و تبعیض کنونی جامعه بود؟ با گرفتن یک موضع دلسوزانه نسبت به فمینیسم، برای یک یا چند مورد از این نتیجه‌گیری استدلال کنید.

ارزیابی برزندگی‌ها و کاستی‌های معرفت‌شناسی فمینیستی

ارزیابی ایجابی

۱. تجربه‌گرایان سنتی در نخست تجربه را پیرامون واحدهای مجزا از احساس (رنگ‌ها، صداها، مزه‌ها، بوها، بافت‌ها) فهمیدند. با این همه، فمینیست‌ها مفهوم گسترده‌تری از تجربه دارند که آنان را قادر می‌سازد تجربه‌هایی چون عشق، آزار و اذیت، توانمندسازی، خودآگاهی و یا تجربه ذهنی زن یا مرد بودن را تحلیل کنند. به گمان شما، کدام رویکرد به تجربه، بهترین پایه و اساس را برای فلسفه‌ورزی فراهم می‌سازد؟

۲. از آنجایی که فمینیست‌ها بر نقش ذهنیت، ارزش‌ها و منافع شخصی در تولید شناخت پافشاری دارند، شکایت آنان بیش‌تر این نیست که رویکرد فیلسوفان مرد به شناخت برگرفته

از تجربه‌ها، ارزش‌ها و منافع شخصی آنان است؛ بلکه شکوه این است که بودن این عوامل انکار شده است. به جای انکار ذهنیت خود، بهتر نیست که صادقانه ذهنیت خود را به مثابه داندنه یا دانا بپذیریم؟ چرا که پس از پذیرش می‌توان آن را آزمود؛ نقد کرد و ارزیابی و حتی اصلاح کرد.

۳. فیلسوفان فمینیست بر روی تأثیرات اجتماعی مؤثر بر شناخت و حتی علم تمرکز کرده‌اند. آنان هم‌چنین اشاره کرده‌اند که دیدگاه‌ها و ادعاهای شناختی پیامدهای سیاسی دارند. این نگرانی‌ها چرا باید مورد توجه قرار گیرند؟

۴. آشکار است که زنان از قلمرو گفتمان روشنگری کنار گذاشته شده یا به حاشیه رانده شده‌اند. اکنون که زنان صدای خود را در تمام رشته‌ها به گوش همگان می‌رسانند، گمان می‌کنید آنان چه نگرش‌ها یا دگرگونی‌هایی را در چگونه اندیشیدن پدید آورند؟

ارزیابی سلبی

۱. اندیشه فمینیستی بر دیدگاه عینی سیاسی - اجتماعی - تاریخی دانا تأکید دارد؛ اما چه میزانی از دیدگاه‌ها باید در نظر گرفته شوند؟ به تازگی، فمینیست‌ها اشاره کرده‌اند که نوشته‌های آنان در نخست از دیدگاه‌های نظریه‌پردازان دانشگاهی، سفیدپوست، طبقه متوسط، آمریکایی، بریتانیایی و یا اروپایی نمایندگی می‌کند و دیدگاه‌های گوناگون زنان رنگین پوست، طبقه کارگر و آفریقایی، آسیایی، خاورمیانه‌ای و آمریکای لاتین را نادیده گرفته است. آن‌جایی که تجربه‌ها و دیدگاه یک عالم در رابطه با یک جامعه خاص در کانون اندیشه فمینیستی قرار دارد، آیا این نکته رساننده نمی‌شود که به تعداد جوامع دانایان دیدگاه وجود دارد؟ آیا اساس مشترکی میان تجارب یک زن سفیدپوست، مجرد، خداناباور، دانشگاهی آمریکایی که در اجتماعی سکولار و لیبرال - دموکرات می‌زید و تجارب زن سیاه‌پوست، متأهل و کاتولیک جهان سومی که در اجتماعی به شدت سنتی و سرکوبگر زندگی می‌کند، وجود دارد؟ در واپسین تحلیل، آیا با طیفی از دیدگاه‌های چندگانه و غیرقابل جمع بستن رها

نمی‌گردیم؟ اگر چنین است، به چه حقی فمینیست‌ها می‌پندارند که آنان حق دارند از سوی همه زنان سخن گویند؟ کم‌تر از آن، چرا دیدگاه‌هایی پیشنهاد می‌کنند که بر همه دانایان پیاده گردد؟ به سخن دیگر، آیا دیدگاه فمینیستی تنها به جامعه‌شناسی یک مجموعه بی‌همتا از جوامع ویژه فروکاسته نمی‌شود؟ (بن حبیب و کرنل، ۱۹۸۷: ۱۳).

۲. بسیاری از فمینیست‌ها ادعا می‌کنند که تفسیرهای بی‌شمار و به همان اندازه قابل پذیرش از واقعیت وجود دارد و این که پذیرش یک دیدگاه یا چشم‌انداز به‌عنوان عقلانی، تابعی از ساختارهای قدرت اجتماعی-سیاسی چیره است. اگر چنین است، آیا این ادعا اهمیت دست‌یابی به حقیقت را کاهش نمی‌دهد و به‌جای آن، اولویت را به دست‌یابی به غلبه و چیرگی اجتماعی و قدرت سیاسی نمی‌دهد؟ همزمان با نپذیرفتن دیدگاه خودخواهانه مردسالار در معرفت‌شناسی، که گفته می‌شود با یک برنامه اجتماعی به پیش می‌رود، آیا فمینیست‌ها تنها چشم‌اندازی به همان اندازه خودخواهانه و جایگزین پیشنهاد می‌کنند که برآیندی از برنامه‌های اجتماعی خودشان است؟

۳. آیا عبارت معرفت‌شناسی فمینیستی کم و کاستی دارد؟ فمینیست‌ها می‌خواهند تا معرفت‌شناسی را گسترش دهند که دربرگیرنده تجربه‌ها و دیدگاه‌های زنان باشد؛ اما آیا واژه «فمینیست» حاکی از این است که این دیدگاه به‌خودی‌خود یک دیدگاه شناخت نیست؛ بلکه برداشتی از شناخت به‌ویژه از چشم‌انداز زنان یا از نگاه کسانی بوده که یک ایدئولوژی ویژه را پذیرفته‌اند؟ آیا این استلزام گرایش به جداسازی سهم فیلسوفان زن در معرفت‌شناسی و قابل‌شدن به نگرش آنان به‌مثابه چیزی محدودی؛ چون: ورزش زنان، مسائل بهداشتی زنان و حمام زنانه نیست؟ (لازرگ، ۱۹۹۴: ۴۱۹) اگر فلسفه فمینیستی تنها بخشی از کل باشد، چگونه می‌تواند بنا بر ادعای فمینیست‌ها در بخش «بازترسیم قلمرو معرفت‌شناسی» یاری رساند؟ یا آیا فمینیست‌ها باید پیرو هاردینگ بوده و از پی یافتن «فرضیه‌هایی رها از برچسب جنسیتی» تلاش ورزند؟ (هاردینگ، ۱۹۸۶: ۱۳۸) اگر این هدف به‌دست می‌آید، آیا فمینیست‌ها پس از آن می‌بایست واژه فمینیست را از دیدگاه‌های خود برمی‌داشتند؟

منابع

1. Brooke Noel Moore and Richard Parker, *Critical Thinking*, 4th ed. (Mountain View, Calif.: Mayfield, 1995), p. 59.
2. *A History of Women Philosophers*, ed. Mary Ellen Waithe, 4 vols. (Dordrecht, Netherlands: Kluwer Academic, 1987–1994). This series covers women philosophers from ancient Greece through the 20th century.
3. Aristotle, *Generation of Animals*, 767b, 20–24; 737a, 27–8; 775a, 15; 730b, 1–30; 737a, 29.
4. Mary Briody Mahowald, ed., *Philosophy of Woman: Classical to Current Concepts* (Indianapolis, Ind.: Hackett, 1978).
5. Aristotle, *Politics*, 1260a, 23–30.
6. *The Monist* 77, no. 4 (October 1994), which is devoted to the topic “Feminist Epistemology: For and Against.” Some of the articles and references include female philosophers who are critical of feminist thought as well as male philosophers who are sympathetic to it.
7. Simone de Beauvoir, *The Second Sex*, trans. H. M. Parshley (New York: Knopf, 1975), p. 267.
8. Ann Garry and Marilyn Pearsall, eds., introduction to *Women, Knowledge, and Reality: Explorations in Feminist Philosophy* (Boston: Unwin Hyman, 1989), pp. xi–xiv.
9. Richard Foley, *The Theory of Epistemic Rationality* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1987).
10. Lorraine Code, *What Can She Know? Feminist Theory and the Construction of Knowledge* (Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, 1991), p. 8, fn. 7.
11. Harriet Baber, “The Market for Feminist Epistemology,” in *The Monist* 77, no. 4 (October 1994), p. 403.
12. Sandra Harding, *Whose Science? Whose Knowledge? Thinking from Women’s Lives* (Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, 1991).
13. Adrienne Rich, *On Lies, Secrets, and Silence: Selected Prose: 1966–78* (New York: W. W. Norton, 1979), p. 207.
14. Genevieve Lloyd, “The Man of Reason,” in *Women, Knowledge, and Reality: Explorations in Feminist Philosophy*, ed. Ann Garry and Marilyn Pearsall (Boston: Unwin Hyman, 1989), pp. 111–28. See also Lloyd’s book *The Man of Reason: “Male” and “Female” in Western Philosophy* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1984).
15. Sara Ruddick, *Maternal Thinking: Toward a Politics of Peace* (Boston: Beacon, 1989), p. 13.
16. Alison M. Jaggar, “Love and Knowledge: Emotion in Feminist Epistemology,” in Garry

- and Pearsall, *Women, Knowledge, and Reality*, pp. 129–55.
17. Mary Field Belenky, Blythe Mc Vicker Clinchy, Nancy Rule Goldberger, and Jill Mattuck Tarule, eds., *Ways of Knowing: The Development of Self, Voice, and Mind* (New York: Basic Books, 1986), p. 72.
 18. Evelyn Fox Keller, “Feminism and Science,” in *Signs: Journal of Women in Culture and Society* 7, no. 3 (1982), p. 593.
 19. Lorraine Code, “Voice and Voicelessness: A Modest Proposal?” in *Philosophy in a Feminist Voice: Critiques and Reconstructions*, ed. Janet A. Kourany (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1998), p. 223.
 20. Helen Longino, *Science as Social Knowledge: Values and Objectivity in Scientific Inquiry* (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1990), p. 12.
 21. Lloyd, “The Man of Reason,” p. 127.
 22. Lorraine Code, “Taking Subjectivity into Account,” in *Feminist Epistemologies*, ed. Linda Alcoff and Elizabeth Potter (New York: Routledge, 1993), p. 23.
 23. Lorraine Code, *Rhetorical Spaces: Essays on Gendered Locations* (New York: Routledge, 1995), p. 185.
 24. Sandra Harding, “Feminist Justificatory Strategies,” in Garry and Pearsall, *Women, Knowledge, and Reality*, p. 196.
 25. Jane Duran, *Toward a Feminist Epistemology* (Savage, Md.: Rowan & Littlefield, 1991), p. 197.
 26. Sandra Harding, *The Science Question in Feminism* (Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, 1986), p. 138.